ادبیات پارسی معاصر، **پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی**
سال ششم، شمارهٔ سوم، پاییز ۱۳۹۵، ۵۵-۷۵

کیفیت بیداری قهرمان درون در داستان «ماهی سیاه کوچولو»

سیدعلی قاسم زاده*

چکیده

در میان نویسندگان قبل از انقلاب، داستان‌های صمد بهرنگی جایگاهی خاص دارند؛ زیرا ماهیت تمثیلی و نمادین داستان‌های او در کنار ظرفیت‌های روایتگری آن‌ها، در خدمت تیپ‌سازی همسو با تفکر ایدئولوژیکی اوست. تلاش بهرنگی برای ارائهٔ آرمانشهر ایرانی در داستان‌هایش با تمرکز بر قهرمان‌سازی، به داستان‌های او ازجمله داستان‌های کودکانهٔ او ظرفیت‌های تحلیل روان‌شناختی داده است. این پژوهش به شیوهٔ توصیفی ـ تحلیلی با تأکید بر چهارچوب نظری «بیداری قهرمان درون» مورد نظر کارل پیرسون و هیو کی‌مار و تلفیق آن با نظریهٔ «سفر قهرمان» کمپبل تلاش کرده به این مهم دست یابد. از نتایج تحقیق برمی‌آید که شخصیت «جستجوگر» -که ماهی سیاه کوچولو در داستان نماد آن است و از دوست‌داشتنی‌ترین کهن‌الگوی شخصیتی بهرنگی- قهرمانی است که در مسیر سفر قهرمانانهٔ خود در مواجهه با کهن‌الگوهای «جنگجو» و «نابودگر» به کمک کهن‌الگوهای «حامی» به وادی «تشرف» قدم می‌نهد و به آزادی و رهایی درونی؛ یعنی همان بیداری قهرمان درون، دست می‌یابد. تکرار و به تعبیری حلول خصایص کهن‌الگویی «ماهی سیاه کوچولو» در ماهی قرمز کوچولوی پایان روایت، علاقهٔ صمد را به نمایش استمرار این چرخه در میان جامعه نشان می‌دهد؛ یعنی تقویت و زنده‌نگه داشتن «حس جستجوگری» و «اعتراض» در نهاد آزادهٔ کودکان هم عصر خویش و نسل آینده.

کلیدواژه‌ها: صمد بهرنگی، بیداری قهرمان درون، ماهی سیاه کوچولو، پیرسون- کی‌مار، جوزف کمپبل.

---

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بین‌المللی امام خمینی(ره)، s.ali.ghasem@gmail.com
تاریخ دریافت: ۹۵/۷/۱۹، تاریخ پذیرش: ۹۵/۹/۳

۱. مقدمه

یکی از قابل تأمل‌ترین آثار ادبی حوزهٔ آذربایجان و به تعبیری سبک داستان‌نویسی آذربایجان، زیست جهان روایی، داستان‌های صمد بهرنگی است که برای مخاطب امروزی نیز جذاب و اثرگذار است. در قصه‌های کودکانهٔ منتخب صمد بهرنگی که در این جستار بررسی می‌گردد، یک نکتهٔ اساسی موج می‌زند و آن فرایندی است که بهرنگی در مسیر «شدن» و «تبدل و تکامل» برای قهرمانان داستان‌های خویش برمی‌گزیند؛ فرایندی که باعث تحرک ذهنی و تحریک مخاطبان می‌شود و آن‌ها را به همذات پنداری وامی‌دارد. همراهی کهن الگوی «سفر قهرمان» با توصیف‌ها و صحنه‌پردازی‌های پویا، به داستان‌های او خاصیت تجسّمی بخشیده است؛ به‌گونه‌ای که خوانندگان، خویشتنِ خویش را در ماجرای داستان‌های او مشاهده می‌کنند. گویا منِ دوم آن‌ها در حال بازیافتنِ خویش است. داستان

> ماهی سیاه کوچولو» در این رده قرار دارد؛ داستانی با ماهیت *سفر قهرمانانه* که کیفیت بیداری قهرمان درون را به نمایش می‌گذارد و به تعبیر علی اشرف درویشیان در مقدمهٔ کتاب، «روایت یک سفر است؛ سفری تخیلی و شیرین از خود به فراخود، از ناآگاهی به آگاهی و از خردی به بزرگی و... (نک. بهرنگی، ۱۳۸۸: ٤).

توجه به دردها و رنج‌های مردم روستاها و طبقات ضعیف- که هم با شغل آموزگاری بهرنگی در آذربایجان و هم با مرام توده‌ای او همسویی دارد- اقبال به آثارش را از همان روزگار انتشار بیشتر کرده است. افزون بر آن تلاش بهرنگی برای تیپ‌سازی در داستان‌های خویش موجب شده است که با وجود اینکه شخصیت‌های اصلی داستان‌های او غالبا کودک یا در هیأت کودکانه هستند، اغلب برآمده از «زیست جهان» زندگی فکری و مبارزاتی خود بهرنگی و آینه‌ای برای بازنمایی خودِ او است و در مرتبهٔ بعد الگوساز و سرمشقی برای نوجوانان و بزرگسالان به شمار می‌آیند؛ چنانکه می‌نویسد:

> ادبیات کودک باید پلی باشد میان دنیای رنگین بی‌خبری رد رؤیا و خیال‌های شیرین کودکی و دنیای تاریک و آگاه غرقه در واقعیت‌های تلخ و دردآور و سرسخت اجتماعی بزرگ‌ترها. کودک باید از این پل بگذرد و آگاهانه و مسلح و چراغ به دست به دنیای تاریک بزرگ‌ترها برسد... باید جهان‌بینی علمی و دقیقی به بچه داد؛ معیاری به او داد که بتواند مسائل گوناگون اخلاقی و اجتماعی را در شرایط و موقعیت‌های دگرگون شوندهٔ دائمی و گوناگون اجتماعی ارزیابی کند. (بهرنگی، ۱۳٤۸: ۱۲۳)

وی برای دور نگه‌داشتن مخاطبان خویش از یادگیری کورکورانه، بن‌مایه‌های داستانی خویش را با درونمایه‌های اخلاقی و انسانی همراه می‌کند و می‌کوشد با ایجاد سبکی دیالکتیک، به مخاطبان چگونگی درک مفاهیم فلسفی، اجتماعی و اقتصادی را آموزش دهد.

۲. ضرورت و اهداف تحقیق

بازخوانی روایت‌های کودکانهٔ بهرنگی- که نمایندهٔ مکتب نویسندگان حزبی و سوسیالیستی برخی از جریان روشنفکری ایران قبل از انقلاب است- می‌تواند به رمزگشایی اهداف مرامی یا مسلکی نویسندگان سیاست‌پیشه دهه‌های چهل و پنجاه ایران معاصر، در گرایش به پرداخت داستانی برای انتقال تجارب سیاسی و انگاره‌های فکری و فلسفی به نسل‌های جدید و آینده کمک کند. برای دست‌یابی به چنین هدفی، بهترین عنصر بازنمایی‌کننده، شخصیت‌های داستانی هستند که درحقیقت بازنمودی پسند و ناپسند نویسندگان هستند.

شخصیت‌های داستانی صمد بهرنگی غالبا فرازمانی هستند و در قالب زمان و مکان خاص محصور نمی‌شوند. از این رو، نبایست آن‌ها شخصیت‌هایی ایستا، مقطعی و سطحی به شمار آورد. در شخصیت‌پردازی داستان‌های او، مانند اغلب داستان‌های حوزهٔ کودک و نوجوان، گذ شته‌ای وجود ندارد؛ شخصیت‌هایی ساده و فاقد انگیزه‌های پیچیده که در راستای باورپذیری و حقیقت‌مانندی دنیای ذهنی کودکان ساخته و پرداخته می‌گردند. شخصیت در ادبیات کودک، تبلور آرزوهای بزرگسالانه است؛ زیرا آفرینندهٔ دنیای کودکانه، خود کودک نیست(ر.ک: زایپس، ۱۳۸۷: ۲۶۱-۲۶۲). گرچه نقش روایت‌شنو بودن کودک ذهن نویسنده را درگیر می‌سازد، کودکان در مواجهه با دنیای فانتزی ساخته شدهٔ نویسندگان بزرگسال، بیش از آنکه کودکی کنند، گاه تمرین بزرگی می‌کنند؛ چنانکه در داستان‌های کودکانهٔ صمد بهرنگی شاهد چنین رویکرد پارادوکسیکال هستیم: از یک سو داستان ساختاری ساده دارد و برای کودک آموزنده و جذاب؛ اما از دیگر سو با پایان‌بندی خلاف انتظار و باورشکن بویژه سرانجام شخصیت‌های داستانی، شگفت‌آور و تأمل برانگیز؛ چراکه غالبا خوانندهٔ کودک در اوج فرایند «شدن» قهرمان، رها می‌گردد تا زمینه‌ای مهیا گردد که مخاطب کودک بتواند تلاشی مشابه از خود بروز دهد و برای ورود به دنیای بزرگسالان آمده گردد؛ دنیایی که به گمان *ماریا نیکولایوا* (Nikolajeva Maria) به‌سبب موقعیت پساهبوطی خویش؛ فضایی بازگشت‌ناپذیری برای تشرف کودک به جهان بزرگسالان مهیا می‌سازد (ر.ک: نیکولایوا،۱۳۸۷: ۵۳۶-۵۳۷).

شخصیت‌های رمان‌های بهرنگی، نماد و نمایندهٔ افکار مکتبی او هستند و به تبعیت از مرام سوسیالیستی او و هم عصرانش، مسئولیت همراهی با صدای مردم و همسرایی با دردها و رنج‌های آن‌ها را به عهده دارند. از این رو، در مسیر دادخواهی برای مردم متأثر از مرام ایدئولوژیک خویش به مبارزه با دنیای ایستا می‌پردازند، لذا دنیای داستان‌های او برآمده از زیست‌جهان ذهنی او دائما در تکامل و پویایی است. شاید نگاه به افکار او از این منظر، موجب شده تا برخی اینگونه وی را بستایند که:

> او می‌خواست شخصیت‌های داستان‌هایش بشناسند و تغییر کنند. او سعی می‌کند دنیای خیالی کودکان را به واقعیت‌های سرسخت اجتماعی پیوند بزند و مخاطبان خود را آگاه سازد. صمد دلش برای زندگی آزاد و فضایی می‌تپید که بتواند در آن اظهار عقیده کند؛ زیرا می‌دانست که استعدادها فقط در محیط آزاد شکوفا خواهند شد. در داستان‌های صمد شخصیت‌هایی هستند که منافع خود را برای مردم زیر پا می‌گذارند تا دیگران پیشرفت کنند... به گفتهٔ دکتر ساعدی: «شاهکار صمد، زندگی‌اش بود (درویشیان، ۱۳۷۹:۲٤۰).

در این پژوهش با تکیه بر مشهورترین قصهٔ کودکانهٔ صمد بهرنگی؛ یعنی «ماهی سیاه کوچولو» و با استفاده از نظریهٔ «بیداری قهرمان درونی» پیرسون – کی‌مار و تلفیق آن با اندیشهٔ نظری «سفر قهرمان» جوزف کمپبل تلاش می‌شود موقعیت داستان‌های کودکانه و نقش آن در بازنمایی شخصیت و اندیشه‌های بهرنگی بازخوانی گردد. تلفیق این دو رویکرد نظری خود می‌تواند، به نتایجی جدید در زمینهٔ تحلیل شخصیت‌های اسطوره‌ای، داستانی و افسانه‌ای بویژه در متون ادبی کودکانه منجر گردد. بر اساس این نظریهٔ تلفیقی، هر شخصیتی در هر مرحله‌ای از مراحل سفر انفسی و آفاقی خویش– چه شخصی و چه اجتماعی– کهن‌الگوی شخصیتی ویژه دارد که بنابر مقتضیات فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی جوهرهٔ وجودی خویش را –که در حال تغییر و دگرگونی است– به نمایش می‌گذارد. این جستار می‌کوشد با استناد به کیفیت پرداخت شخصیت‌ها، نظام روان‌شناختی– اجتماعی مورد نظر صمد بهرنگی را واکاوی نماید.

۳. پیشینهٔ پژوهش

پژوهش درباب آثار صمد بهرنگی و بازخوانی آثار او به سبب شهرت خاص بهرنگی در یکی دو دههٔ اخیر رو به فزونی نهاده است، از جمله این آثار یکی کتاب «صمد، ساختار یک

اسطوره» نوشتهٔ علی عباسی و محمد محمدی(۱۳۸۱، نشر سخن) است که در بازشناسی عقاید و اندیشه‌های صمد بهرنگی بسیار مؤثر است؛ همانگونه که در حوزهٔ مقاله‌نویسی نیز با مقالات متعدد در زمینهٔ شناخت شخصیت و آثار بهرنگی موجه می‌شویم. از آنجا بخشی اعظم از آثار بهرنگی به حوزهٔ ادب کودک مربوط است، تحقیق در این حوزه؛ یعنی کودکانه‌های صمد نیز کم نیست؛ مانند مقالهٔ «**کودکانه‌های سیاسی صمد بهرنگی**» (سید جواد طباطبایی و نگین نوریان،۱۳۹۳، پژوهشنامهٔ علوم سیاسی، سال نهم، شمارهٔ دوم، صص۱۰۱-۱۳۰) که ناظر بر تحلیل تحلیل نشانه‌شناختی دو داستان کودکانه بهرنگی است؛ اما با وجود این، پیدا کردن مقالاتی که بتواند اندک هم پوشانی با مقالهٔ حاضر داشته باشد، اندک و نادر است؛ چنانکه در برخی از مقالات مانند «**بررسی قصه ماهی سیاه کوچولوی صمد بهرنگی بر اساس نقد امپرسیونیستی**» (حکمت شاهرخ و سارا مهدی خانی، ۱۳۸۸، مجله زبان و ادبیات دانشگاه آزاد اراک، شمارهٔ ۱۷- صص٤٧-٥٦) یا مقالهٔ «عقده اُدیپ در آثار صمد بهرنگی» (بهناز دوران، ۱۳۸۲، کتاب ماه کودک و نوجوان، شمارهٔ ۷۲- صص۲۰۳-۲۰۵) با وجود تمایل به رویکرد روان شناختی در آن، کاملا با مقالهٔ حاضر متفاوت هستند. اساسا با توجه به رویکرد تلفیقی در پیش گرفته در جستار حاضر و کاربست نخستین‌بارهٔ روش روان‌شناختی پیرسون و تلفیق آن با فرایند سفر قهرمان کمپبل، باید این مقاله را از نخستین گام‌های جدی در تحلیل روان‌شناختی تیپ‌های داستان‌های کودکانه از جمله آثار بهرنگی دانست.

۴. چارچوب نظری تحقیق

یکی از کهن‌الگوهای نخستین که همزاد کهن‌الگوی «تمایل به جاودانگی» در بشر ایجاد می‌شود و همواره با اوست، کهن‌الگوی «سفر» است. «سفر» بهترین زمینه برای ظهور استعدادها و به تعبیر پیرسون «بیداری قهرمان درون» است. بی‌شک پیرسون و کی‌مار در ارائهٔ چنین نظریه‌ای ناظر بر تئوری «سفر قهرمان» جوزف کمپبل است. از این رو، بازخوانی و کاربرد آرای پیرسون- کی مار بدون درنظر گرفتن ساختار سفر قهرمان کمپبل ناقص خواهد بود. نظریهٔ کمپبل -که با نام «اسطورهٔ یگانه» مشهور است- دارای سه مرحلهٔ «جدایی، تشرّف و بازگشت» است (کمپبل،۱۳۸۹:٤٠) که می‌توان این سه مرحله را هستهٔ مرکزی این نظریه دانست که البته هر یک از این مراحل دارای زیر مجموعه‌هایی نیز هستند:

«مرحلهٔ اول که جدایی و یا عزیمت(حرکت، رحلت) نـام دارد، خـود شـامل پـنج زیـر مجموعه است:

۱. دعوت به آغاز سفر یا آشکارشدن نشانه‌های دعوت برای انجام وظیفه‌ای خاص؛
۲. ردّ دعوت یا فرار حماقت‌بار از دست خدایان؛
۳. امدادهای غیبی؛ یعنی یاری و امدادی غیبتی؛
٤. عبور از نخستین آستان؛
۵. شکم نهنگ یا عبور از قلمرو شب.

مرحلهٔ «عبور از آزمون‌های تشرف‌یافتگی و حصول پیـروزی» در بخـش دوم بـه شـش زیرمجموعه تقسیم می‌شود:

۱. جادهٔ آزمون‌ها یا صورت خطرناک خدایان.
۲. ملاقات با خدابانو مادر زمین یا بازپس‌گرفتن نشاط دوران کودکی؛
۳.زن به عنوان وسوسه‌گر؛ یعنی درک و تجربهٔ عذاب ادیپ؛
٤. آشتی با پدر؛
۵. خداگون شدن؛
٦. برکت نهایی. (کمپبل،۱۳۸۹:٤۵)

سومین بخش «بازگشت» شامل شش زیرمجموعه می‌شود:

۱. امتناع از بازگشت و یا انکار جهان؛
۲. فرار جاودیی یا فرار پرومته‌ایی؛
۳. رسیدن کمک از خارج؛
٤. عبور از آستان بازگشت و یا بازگشت به دنیای عادی؛
۵. ارباب دو جهان؛
٦. دست‌یابی به آزادی در زندگی یا ماهیت و عمل‌کرد برکت نهایی (همان:٤٦).

کارول پیرسون و هیو. کی‌مار در کتاب «زندگی برازندهٔ من» از دوازده کهن‌الگو به عنوان راهکارهای بیداری قهرمان درون یاد می کند و به سبب عینـی بـودن و آزمـون پـذیری ایـن طبقه‌بندی یکی از جذاب‌ترین و کارآمدترین روش‌های تحلیل روان‌شناختی انسان‌ها در قالب زمینهٔ فرهنگی، اجتماعی و تربیتی است؛ نظریه ای که هـدفش بازنمـایی چگـونگی تکـوین

شخصیت از رهگذر کهن الگوی «سفر قهرمان» است. از آنجا که طبقه بندی تیپ های شخصیتی در نگاه او به صورت آگاهانه یا ناآگاهانه متأثر از شخصیت‌های اسطوره‌ای به عنوان «پروتوتایپ» یا نمونهٔ ازلی است و شخصیت‌های اسطوره‌ای مانند ماهیت اسطوره‌ها سیال و بی‌زمان و مکان هستند، می‌توان به کمک الگوسازی مطابقه‌ای او به شناخت بهتر شخصیت‌ها پرداخت (قاسم زاده و سرباز، ۱۳۹۲: ٦). البته در باب این کهن الگوهای شخصیتی بایست به این نکته توجه داشت که هر شخصیتی ممکن است، یادآور چند کهن الگو باشد؛ یعنی همانطور که هر شخصیتی در برخورد با شخصیتی دیگر یا اوضاعی متفاوت ممکن است ویژگی‌های اخلاقی و رفتاری خاصی از خود بروز دهد، در همان لحظه کهن‌الگویی خاص را نیز یادآور می‌شود؛ مثلا شاید فردی کهن‌الگوی اصلی زندگیش، کهن الگوی «یتیم» باشد؛ اما در مراحلی ویژگی‌های کهن الگوهای «جستجوگر» یا «حامی» و یا... را یادآور شود. چنانکه پیرسون می‌گوید: «اگر احساس می‌کنید از یک سو به چیزی علاقه دارید و از سوی دیگر به چیز دیگری فکر می‌کنید، این دوگانگی به دلیل وجود دو کهن الگوی متفاوت در شماست» (همان: ۲۷). این کهن الگوهای شخصیتی عبارتند از:

۱. معصوم: این تیپ شخصیتی که برساخته از شخصیت اسطوره‌ای «دافنه»[1] است در غالب اوقات اولین کهن‌الگویی است که ظهور و بروز می‌یابد؛ شخصیتی که مظهر اعتماد به دیگران و جهان است؛ زیرا چونان کودکی برای انجام کارهای خود محتاج دیگران است و زمانی که با مشکل روبه‌رو می‌شود، برتلاش خود می‌افزاید(همان: ٣٦). این کهن‌الگو غالبا باعث همراهی کهن‌الگوهای یتیم و حامی با خود می‌گردد؛ چراکه غالبا نابودگران مهاجم، عاشقان وسوسه‌گر یا دلقک‌های شیاد برای او مانع‌تراشی می‌کنند (همان: ۳۷).

۲. یتیم: شخصیتی سرخورده است که غالبا احساس کهتری و ناتوانی می‌نماید. گرچه «شخصیت یتیم می‌داند وقایع خوب و بد ممکن است در زندگی هرفردی اتفاق بیفتد»(همان:٤٤).

> او کودکی است که هیچکس به نیازهایش رسیدگی نمی‌کند، بزرگسالی است که در چنگال ضعف‌های درونی، وقایع اسفناک، اشخاص ستمگر یا بیماری‌های جسمی گرفتار شده است. این افراد اغلب بدگمان می‌شوند و ستم‌دیدگی خود را توجیه می‌کند یا از اطرافیان خود سوءاستفاده می‌کنند (همان:٤٤).

واکنش‌های طبیعی شخصیت «یتیم» در برابر مشکلات و بحران‌ها می‌تواند جبران‌کننده باشد، گرچه غالبا با وجود آگاهی با راه و رسم مبارزه، نمی‌تواند از پس سختی‌ها برآید و شکست می‌خورد (نک. همان: ٤٥).

۳. جنگجو: «جنگجو هدفمند است و حدومرز تعیین می‌کند. نظام‌نامه این کهن‌الگو اغلب شامل اصول نظم، خودمهاری، قاعده و قانون و دلیری می‌شود. جنگجو به رقابت و پیکار علاقه دارد» (همان:۵۲). او می‌تواند به اهداف خویش دست یابد و از حدود شخصی دفاع کند. این کهن الگو، منضبط، مسؤولیت پذیر، ریاضت‌کش است و تمایل به مبارزه برای دفاع از مذهب و دستورهای خداوند دارد (همان: ۵۵). البته بزرگوارترین جنگجوها نیز از مشکلات و ضعف‌های خاص خود رنج می‌برند؛ مانند بی‌انگیزگی و ناتوانی در صمیمی‌شدن حتی در قبال نزدیکانش(نک. همان: ۵۳).

٤. حامی: این تیپ شخصیتی الهام‌گرفته از شخصیت اسطوره‌ای «دیمیتر»[۲] در اساطیر یونان است.

> *حامی‌ها* اصولا مردم دوست و مهربان هستند و از کمک به دیگران لذت می‌برند. حامی تکامل یافته با محبت و صفای خود دنیا را پرانگیزه و شاد می‌کند» (همان: ٦٠). این شخصیت «ممکن است به اسم کمک و خیرخواهی، دیگران را بدون دلیل کنترل کند یا زیر سلطهٔ خود قرار دهد. حامی‌ها اغلب در مطرح کردن نیازهای خود ضعیف هستند... حامی ناآگاه و خام می‌تواند به جای یاری دیگران، به ضعف‌ها و وابستگی‌های منفی آن‌ها بیفزاید (همان: ٦٤).

وی در برابر ناتوانی، بینوایی و خشونت علیه دیگران به حرکت و عمل درمی‌آید.

۵. جستجوگر: ملهم از شخصیت «سانتیاگو» در داستان «کیمیاگر» پائولو کوئیلو است.

> جستجوگر برای یافتن پاسخ کنجکاوی‌های عمیقش و برطرف کردن نیاز درونی‌اش ماجراجویی می‌کند. او از یک سو می‌خواهد همرنگ جماعت باشد و از سوی دیگر خواستار رسیدگی و پاسخگویی به نیازهای درونی و فردی خویشتن است. جستجوگر وضعیتی محدود و خسته‌کننده را ترک می‌کند و راهی نوعی سفر درونی یا بیرونی می‌شود (همان: ٦٨).

به قول اینیا گرام:

افرادی که در این تیپ هستند دارای خصلت‌های اخلاقی متضاد هستند؛ هم قوی و هم گاهی ضعیف، هم شجاع و هم ترسو هستند، اعتماد می‌کنند و شک دارند. خلاصه اینکه هیجانات و اضطراب‌های درونی در آن‌ها زیاد است (دقیقیان،۱۳۸٦: ۲۰۱).

ماجراجویی معمول قهرمان با شخصی آغاز می‌شود که چیزی از او گرفته شده، یا حس می‌کند در تجارب معمول موجود یا مجاز برای اعضای جامعه‌اش چیزی کم است، این شخص به یک سلسله ماجراجویی خارق‌العاده دست می‌زند تا آنچه از دست داده، بازگرداند یا نوعی اکسیر حیات را کشف کند (کمپبل،۱۳۷۷: ۱۹۰).

٦. عاشق:

عاشق‌ها معمولا دارای گیرایی و جاذبه‌ای قابل توجه هستند که از تیپ و شخصیت آن‌ها سرچشمه می‌گیرد و دیگران را جلب می‌کند. عاشق می‌خواهد وجود خود را با دیگری درهم آمیزد، ولی چنین عملی خطر گم کردن هویت او را به همراه دارد. چالش روزمره عاشق حفظ تعهد از سویی و هویت خود از سوی دیگر است (پیرسون و کی‌مار،۱۳۹۱: ۷٦).

برای عاشق هم تعصب و هم بی‌بندو باری اجتماعی تهدید کننده است. وی تکامل خود را از طریق یاری مردم و برای شناخت انواع عشق، از زناشویی و خانوادگی گرفته تا شغلی و فرهنگی به دست می‌آورد. او مردم را در احیا و ابراز مناسب این عشق‌ها راهنمایی می‌کند(همان: ۷۷–۷۸).

۷. نابودگر:

نابودگر می‌تواند فردی باشد که قربانی حادثه‌ها و شکست‌ها شده و خواهان بازسازی زندگی خویش است. از سوی دیگر او می‌تواند کسی باشد که راه و تجربه‌هایی جدید را در زندگی‌اش انتخاب می‌کند (همان:٦٨).

ظهور این کهن‌الگوی شخصیتی غالبا با نوعی نابسامانی، اختلال یا تخریب غیرمنتظره همراه است و ظاهرا با کهن‌الگوی «یتیم» همراهی می‌کند. روایت‌های مثبت نابودگر، نشان دهندهٔ موفقیت در بکارگیری تغییر برای دست‌یابی به نتایج بهترند؛ اما در هنگام شکست و حالت منفی، می‌تواند به دیگران آسیب برساند و با کنار زدن اخلاق و قانون با شعار از هر راهی که لازم باشد به اهداف خود دست یابد (همان: ۸۷–۸۸).

۸. آفرینشگر: وی بنیانگذار نوآوری و خلاقیت است.

آفرینشگر ممکن است پدیدآوردن آثار ادبی و هنرهای زیبا باشد. در عین حال می‌تواند یک کارآفرین یا مخترع باشد که فعالانه قوهٔ تخیل خود را بکار می‌گیرد. آفرینشگر اغلب با یک یا چند نفر برخورد می‌کند که به خلاقیت احترام نمی‌گذارند و به آن اعتقاد ندارند. این اشخاص آفرینشگر را نصیحت می‌کنند یا تحت‌فشار قرار می‌دهند و از او می‌خواهند که عادی‌تر زندگی کند. درنتیجه آفرینشگر با این چالش روبه‌رو می‌شود که چگونه می‌تواند خلاقیت خود را بکار گیرد (همان:۹۲).

۹. حاکم:

کهن‌الگوی *حاکم* در افراد صاحب‌اختیار و کسانی دیده می‌شود که مدیریت را می‌پذیرند. کهن‌الگوی حاکم فرصتی است برای اعلام ریاست و شکل دادن به زندگی‌ای که با ارزش‌های فردی مطابقت دارد (همان:۱۰۰).

حاکم تکامل یافته، هنگام نیاز و سختی در پی خودنمایی و کنترل امور است و در اثر شکست در مدیریت، به خودکامگی و فخرفروشی متمایل می‌گردد.

۱۰. جادوگر:

از آگاهی‌های روزمره و عادی فراتر می‌رود و شیوه‌هایی متفاوت و عمیق‌تر را برای عملی کردن امور بکار می‌گیرد. جادوگر با عوض کردن پندار و برداشت خود و دیگران، جهان و آنچه را به عنوان حقیقت موجود می‌شناسیم دست‌کاری می‌کند. کار اصلی کهن‌الگوی جادوگر به‌دست‌آوردن و عملی‌کردن خواسته‌های قلبی از راه تغییر و به اوج رساندن افکار، احساسات و نگرش ماست (همان:۱۰۸– ۱۰۹).

۱۱. فرزانه:

ممکن است انسانی فاضل، استاد معنویات، یا فرد فهمیده و اغلب سالمندی باشد که به تجربه آموخته است چه چیزهایی را می‌تواند از زندگی انتظار داشته باشد. دغدغهٔ اصلی او ارزشی است که برای حقیقت قائل است. انگیزهٔ اصلی فرزانه یافتن حقیقت یا نزدیک شدن به آن و رفع کنجکاوی و عطش ذهنی است (همان: ۱۱۶).

۱۲. دلقک:

شخصیت *دلقک* شامل کمدین‌ها، دلقک‌ها، طنزنویس‌ها و انسان‌های شوخ‌طبعی می‌شود که شادی و خنده را همه‌جا با خود می‌برد. دلقک می‌خواهد مزهٔ زندگی را بچشد. او معمولا راهی برای لذت بردن از کارهای ناخوشایند یا محول کردن آن‌ها به دیگران پیدا می‌کند. آنها معمولا کارهای ابلهانه و فکاهی انجام می‌دهند یا دیگران بخصوص اشخاص معروف را مسخره می‌کنند (همان :۱۲٤).

۵. تحلیل کهن الگویی شخصیت ماهی سیاه کوچولو در فرایند سفر قهرمان

۱.۵ خلاصهٔ داستان ماهی سیاه کوچولو

ماهی سیاه کوچولویی در کنار مادر و ماهی‌های بسیاری در انتهای جویباری زندگی می‌کرد. زندگی تکراری و کلیشه‌ای ماهی سیاه کوچولو او را به فکر افکنده و دائما به فکر رهایی از محیط کوچک و زندگی پرتکرار خویش بود. رهایی از تنگنای جویبار او را به سفر دعوت می‌کرد؛ اما مخالفت‌ها و هراس مادر و همسایه‌ها او را مردد کرده بود. با این حال، به زودی عزم خویش را جزم می‌کند تا برای شناخت هستی و کسب تجارب جدید و غلبهٔ بر ترس خودساخته اطرافیان به کشف رازهای نگو و مبهم بپردازد. لذا سفر را بر قرار ترجیح می‌دهد و روزی به ناگهان علی رغم مخالفت بزرگ‌ترها، قدم در مسیر می‌گذارد و از نظرها غایب می‌شود. در مسیر راه با کفچه‌ماهی‌های آشنا می‌شود که ادعای شناخت کل دنیا را داشتند. در ادامه با قورباغه و خرچنگ فریبکار آشنا می‌شود. مارمولک مهربان او را با مرغ سقا آشنا می‌کند و به او هشدار می‌دهد که اگر گرفتار مرغ سقا شد با خنجری که به او داده؛ خود را نجات دهد. در مسیر با آهویی زخمی آشنا می‌گردد. ماهی سیاه کوچولو با ماهی‌های کوچک‌تر از خویش روبرو می‌شود و به آن‌ها پیشنهاد می‌کند که با او برای شناخت دنیا بروند؛ اما آن‌ها از مرغ سقا می‌ترسیدند و هیچ همراهی نمی‌کردند. در مسیر مسافرت با ماهی‌های ریز دوباره مواجه می‌شود و با آن‌ها به راه می‌افتد؛ اما گرفتار مرغ سقا می‌شود. ماهی‌های ریز هراسان و گریان و مضطرب به این سو و آن سو می‌رفتند؛ ولی ماهی سیاه کوچولو، با نقشهٔ خود آن‌ها را آرام می‌کند؛ اما آنان به مرغ سقا پیشنهاد خفه کردن ماهی سیاه کوچولو را می‌دهند؛ وقتی ماهی سیاه خود را به مردن می‌زند، مرغ سقا آن‌ها را به همراه ماهی سیاه قورت می‌دهد. ماهی سیاه کوچولو با خنجر دیوارهٔ کیسهٔ مرغ سقا را می‌درد و فرار می‌کند تا اینکه به دریا می‌رسد.

ماهی سیاه کوچولو در سطح آب، گرمی نور خورشید را بر پشت خود احساس می‌نمود؛ اما در یک لحظه دوباره غافلگیر و در حین شناکردن گرفتار مرغ ماهی‌خوار می‌شود. برای رهایی از چنگال مرغ ماهی خوار خود را ماهی سمی معرفی می‌کند و با تمارض به مردن از دهان مرغ ماهی‌خوار بیرون می‌جهد. مرغ ماهی‌خوار به دنبال ماهی سیاه کوچولو به راه می‌افتاد و باردیگر او را شکار می‌کند. در دل مرغ ماهی‌خوار با یک ماهی ریزه نقشهٔ قلقلک مرغ ماهی‌خوار را می‌کشد. وقتی دهن مرغ ماهی‌خوار باز می‌شود؛ ماهی ریزه از دهانش بیرون می‌جهد؛ اما ماهی سیاه کوچولو با خنجر خود مرغ ماهی‌خوار را می‌کشد؛ پس از آن دیگر از ماهی سیاه کوچولو خبری نمی‌شود. تا اینکه یک ماهی سرخ کوچولو پس از شنیدن ماجرای ماهی سیاه کوچولو خواب از چشمانش ربوده می‌شود؛ زیرا دوست دارد چون ماهی سیاه کوچولو به دریا برود.

۲.۵ مناسبات فرامتنی «ماهی سیاه کوچولو»

برای بازخوانی چگونگی بیداری قهرمان درون در داستان «ماهی سیاه کوچولو» نمی‌توان پیش ذهنیت‌های مخاطب منتقد را در تفسیر آن نادیده گرفت؛ داده‌هایی که مبتنی بر افق‌های انتظار منتقد به تحلیل‌های بینامتنی یا به تعبیر دقیق‌تر مطابق آرای ژرار ژنت به بازگشایی روابط فرامتنی(Metatextualite) در بازخوانی متن داستان منجر می‌گردد؛ چنانکه پیشتر ژنت آورده است:

> سومین گونهٔ استعلای متنی که من فرامتنیت می‌نامم، رابطه‌ای است که اغلب به آن تفسیر می‌گویند و موجب پیوند یک متن با متنی دیگر می‌شود که بدون اینکه لازم باشد از آن نقل کند یا نامی از آن ببرد، درباره‌اش سخن گوید (به نقل از نامور مطلق، ۱۳۸٦: ۹۲-۹۳).

به تعبیری، هرگاه متن نخست به تفسیر و نقد و تشریح متن دوم بپردازد، رابطه آن‌ها فرامتنی است؛ یعنی متن نخست فرامتنی برای متن دوم محسوب می‌شود (همان: ۹۳). بدین طریق فرامتنیت

> یک متن مفروض را با متنی دیگر متحد می‌کند؛ بگونه‌ای که این متن مفروض بدون اجباری به نقل کردن و در واقع گاه حتی بدون نام بردن، از آن متن دیگر سخن می‌گوید (آلن، ۱۳۸۵: ۱٤۹).

یکی از روابط فرامتنی این داستان که به ذهن منتقد تداعی می‌گردد این است که ماجرای «ماهی سیاه کوچولو» به طرزی شگفت‌آور در پیوندی آشکار با داستان معروف سرخ پوستی «موش کوچولو» یا «موش پرنده» نوشتهٔ جان ستپتو (john steptoe) قرار دارد. ماجرای موش کوچکی که برای غلبهٔ بر احساس ترس موش‌ها نسبت به صدای غرش مرموز و هولناک همیشگی اطراف زندگی‌شان و هراس از آگاهی و تغییر سبک زندگی مألوف، به ماجراجویی دست می‌زند؛ بگونه‌ای که پس از فداکاری و رسیدن به آگاهی، مایه‌های تفرد شخصیتی و رشد و بلوغ فکری- هویتی او آشکار می‌گردد (نک. پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۱: ٤-۱۳). بازخوانی داستان «موش پرنده» و مقایسهٔ ساختاری و روایی آن با داستان بهرنگی به خوبی از گفت و گو و پیوستگاری بینامتنی «ماهی سیاه کوچولو» با «ماهی پرنده» حکایت می‌کند. شباهت متناظر و یک به یک عناصر روایی دو داستان بویژه در شخصیت‌سازی و قرار دادن هر یک در مسیر بیداری قهرمان درون طی ساختار کهن الگویی «سفر»، داشتن درون مایهٔ مشترک «جستجو و رشد فردی»، آغاز و پایان مشابه در روایتگری و... این دو داستان را با یکدیگر همگون ساخته است؛ به‌گونه‌ای که خوانش بینامتنی «ماهی سیاه کوچولو» با توجه به زمینه و ساختار روایی «موش پرنده» می‌تواند از دو منظر قابل تأمل باشد: نخست از نظر مناسبات تطبیقی، بینافرهنگی و بینامتنی در ادبیات کودک ایران با سایر ملت‌ها و دیگر ژرف‌ساخت روان‌شناختی داستان‌های بهرنگی که می‌کوشد با نفوذ به سطوح زیرین یا روانی کودکان زمینه‌های تعلیم و بیداری درونی آن‌ها را مهیا سازد. البته فارغ از تأثر مستقیم یا غیرمستقیم بهرنگی از داستان معروف یادشده، بایست توجه داشت داستان بهرنگی برخلاف داستان «موش پرنده» -که بیشتر در راستای روان‌شناسی کودک و نوجوان، ماهیتی تعلیمی و روان شناختی دارد- از کُنه و ماهیتی سیاسی بهره‌مند است؛ زیرا در مسیر اهداف مسلکی یا مرامی بهرنگی و در مخاطبه با کودکان ایرانی زمانهٔ خویش نوشته شده است.

مناسبت فرامتنی دیگر این است که سفر ماهی سیاه کوچولو برای ارضای حس کنجکاوی و دست‌یابی به آگاهی، با الگوگیری از ساختار اسطوره‌های بومی؛ مانند قیام فریدون و کاوه و یا رستم در اساطیر حماسی ایران و اسطوره‌های غیربومی، از جمله اسطورهٔ «پرومتئوس»[۳] توانایی بهرنگی را در بازآفرینی روایات اساطیری را در قالب داستان‌های تمثیلی نشان می‌دهد. از این منظر، صمد بهرنگی خود نویسنده‌ای چیره دست در بین نویسندگان ادب کودک و نوجوان است. وی با بازنمایی مراحل سفر ماهی سیاه کوچولو و نمایش چگونگی بیداری

قهرمان درون در ماهی سیاه کوچولو، یکی از روایت‌شنوهای[۴] قصهٔ خود؛ یعنی ماهی قرمز کوچولو را نیز بیدار می‌سازد تا بدین طریق مخاطب یا خوانندهٔ مستتر[۵](خوانندهٔ کودک زمانهٔ خویش) و سپس خوانندهٔ واقعی[۶](خوانندگان هر عصر) را به گریز و اعتراض پرومته‌ای و درنتیجه بیداری قهرمان درون فراخواند.

۳.۵ کیفیت بیداری قهرمان درون در «ماهی سیاه کوچولو» در فرایند سفر قهرمان

۱.۳.۵ مرحلهٔ آغازین سفر(جدایی و حرکت)

اگر توجه داشته باشیم که «قهرمان حکایت مسافری است که ۱. به میل و ارادهٔ خود به سفر می‌رود؛ ۲. برای دیگری به سفر فراخوانده می‌شود؛ ۳. به سفر برده می‌شود. بر همین اساس سفر اول را سفر آرزو، سفر دوم را سفر پیکار و سفر سوم را سفر اسارت می‌نامیم» (سیف الدینی،۱۳۸۸: ۳۱). سفر ماهی سیاه کوچولو، از گونه‌های سفر آرزوست. این سفر، سفری است برای ارضای نیازها و پاسخ‌گویی به پرسش‌هاست؛ چنانکه از خصایص کهن‌الگویی «جستجوگر» همین است که «برای یافتن پاسخ کنجکاوی‌های عمیقش و برطرف کردن نیاز درونی‌ش ماجراجویی می‌کند» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۱: ٦٨). در سفر آرزو، دعوت به عزیمت ندایی درونی و احساس نیاز است و ماهی‌سیاه کوچولو بر اساس همین ندای درونی به عزیمت مصمم می‌شود. گفت‌وگوی ماهی سیاه کوچولو با مادرش در آغاز داستان گویای همین خصیصهٔ کهن‌الگویی است:

> می‌خواهد بروم ببینم آخر جویبار کجاست. می‌دانم مادر! من ماه‌هاست تو این فکرم که آخر جویبار کجاست و هنوز که هنوزست، نتوانسته‌ام چیزی سر در بیاورم. از دیشب تا حالا، چشم به هم نگذاشته‌ام و همه‌اش فکر کرده‌ام؛ آخرش هم تصمیم گرفتم خودم بروم، آخر جویبار را پیدا کنم. دلم می‌خواهد بدانم جاهای دیگر، چه خبرهایی هست (بهرنگی،۱۳۸۸: ۱۰).

برای جستجوگر وضعیت ملال آور و محدود آزاردهنده است؛ لذا با وجود آنکه برخی مانع و مخالف راه او می‌شوند، به نوعی به سفری آفاقی یا انفسی دعوت می‌شود (نک. پیرسون و کی‌مار،۱۳۹۱: ٦٨-٦٩). اگرچه جستجوگر(ماهی سیاه کوچولو) از اقدام انفرادی برای رسیدن به فردیت هراس دارد؛ اما جستجو برای پرسش‌های بنیادین زندگی و رفع نیازهای درونی و فردی، او را به گریز از احساس پوچی یا تکرار کلیشه‌وار زندگی سوق

می‌دهد(همان: ٦٨). لذا ماهی سیاه کوچولو بـه سـبب گریـز از چنـین فضـایی، چـاره را در سفر می‌یابد:

> نه مادر، من دیگر از این گردش‌ها خسته شـده‌ام، مـی‌خـواهم راه بیفـتم و بـروم ببیـنم جاهای دیگر چه خبرهایی هست... من می‌خواهم بدانم که راستی راستی، زندگی یعنی اینکه تو یک تکه‌جا، هی بروی و برگردی تا پیر بشوی و دیگـر هـیچ، یـا اینکـه طـور دیگری هم توی دنیا می‌شود زندگی کرد؟ (بهرنگی، ۱۳۸۸: ۱۱)

در «سفر آرزو» معمولا رد دعوت نه از جانب قهرمان که بیشتر از جانب مخالفان اسـت؛ کسانی که نمی‌خواهنـد از چیزهـایی کـه بـدان علاقـه‌منـد هسـتند، دسـت بکشـند (نـک. کمپبل،۱۳۸۹: ٦٨). در داستان ماهی سیاه کوچولو هم مادر و هم اطرافیان در مقابـل دعـوت ماهی سیاه کوچولو مقاومت کردند:

«بچه‌جان! مگر به سرت زده؟ دنیا!... دنیا! دنیا دیگر یعنی چه؟ دنیا همین جاست کـه مـا هستیم، زندگی هم همین است که ما داریم...» (کمپبل، ۱۳۸۹: ۱۱).

در مرحلهٔ آغازین سفر «دگرگونی‌هایی در زندگی‌مان به وقوع مـی‌پیونـدد کـه بـا چهـار کهن‌الگـوی «جسـتجوگر»، «عاشـق»، «نـابودگر» و «آفرینشـگر» هـدایت مـی‌شـوند. اغلـب کنجکاوی جستجوگر دربارهٔ دنیای درون یا بیرون و یا احساس‌های بی‌حوصلگی، پـوچی و نارضایتی، باعث شـروع سـفر مـی‌شـود و یـا ممکـن اسـت آغازکننـدهٔ سـفر آن احسـاس آزاردهنده‌ای باشد که دور بودن از آرزوها و خواسته‌های قلبی‌مان را به ما یادآوری مـی‌کنـد (نابودگر)» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۱: ١٤٤). نخستین آستانی که ماهی سیاه کوچولو در ایـن سفر طی می کند، عبور از آبشاری بود که حد فاصل جویبار و برکه‌ای بود که به رودخانه و سرانجام دریا می‌رسید؛ آبشار نمادی برای حرکت و تمایل به خطر کردن است. مواجهـه بـا قورباغه و خرچنگ، روبه رو شـدن بـا دردهـا و مشـکلاتی اسـت(نابودگران) کـه موجـب چشاندن مزهٔ عشق و دلنشین زنـدگی مـی‌شـوند و جسـتجوگر بـه کهـن الگـوی «عاشـق» بدل می‌سازد.

در مسیر حرکت ماهی سیاه کوچولو (جستجوگر)، مارمولک کهن الگوی «حامی» اسـت. «حامی» مردم دوست، مهربان و یاریگر است و با کمک خـویش در وجـود افـراد «همـواره فرصت انسان بودن و شرافتمندی راستین را در اختیار قرار می‌دهد» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۱: ٦٠-٦١). «حامی» غالبا به کهن الگوی «یتیم» یا «معصوم» نیازمنـد توجـه و حمایـت، یـاری می‌رساند (همان: ٦١). مارمولک به ماهی سیاه کوچولو که در آستانهٔ رهایی از مرحلهٔ تاریکی

و ناآگاهی و رهایی از جویبار و برکه (عبور از قلمرو شب) بود و در جایگاه کهن الگویی «معصوم» نیازمند اعتماد و یاری دیگران قرار داشت، کمک می‌کند و امداد غیبی خویش را ابتدا با پاسخ دادن به پرسش‌ها و ابهامات پیش روی ماهی سیاه کوچولو است و سپس اهدای خنجر کوچک جادویی برای مقابله با مرغ سقا (نابودگر) نصیب ماهی سیاه کوچولو می‌کند:

> مارمولک گفت: ارّه ماهی و پرندهٔ ماهیخوار این طرف‌ها پیداشان نمی‌شود مخصوصا ارّه ماهی که توی دریا زندگی می‌کند؛ اما سقائک، همین پایین‌ها هم ممکن است باشد؛ مبادا فریبش را بخوری و توی کیسه‌اش بروی... ماهی سیاه کوچولو گفت: حالا اگر ماهی وارد کیسه شد، دیگر راه بیرون آمدن ندارد؟
>
> مارمولک گفت: هیچ راهی نیست، مگر اینکه کیسه را پاره کند. من خنجری به تو می‌دهم که اگر گرفتار مرغ سقا شدی، این کار را بکنی (بهرنگی، ۱۳۸۸: ۲۴-۲۵).

۲.۳.۵ مرحلهٔ تشرف

پس از هدایت‌های «حامی» یا «یاریگر» کهن الگوی جستجوگر که به سبب نیازمندی‌هایش به کهن الگوی «معصوم» و یا «یتیم» تبدیل شده بود، باردیگر به «جستجوگر» بدل می‌شود. گرفتاری در کیسهٔ مرغ سقا مرحلهٔ آزمون بزرگ ماهی سیاه کوچولو بود. در این مرحله، خصایص کهن‌الگوی «جنگجو» در ماهی سیاه کوچولو انگیخته می‌شود. پیرسون معتقد است: «پیشرفت و رشد جنگجو با شناخت و درک عمیق‌تر از کسانی که آن‌ها را دشمن می‌پندارد، به دست می‌آید» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۱: ۵۲)؛ چنانکه در طی سفر قهرمان در داستان مورد نظر، اطلاعات ماهی سیاه کوچولو دربارهٔ مرغ سقا به او توانایی و شجاعت مقابله داده بود. در این مرحله «جنگجو» افراد ضعیف و وحشت زده را تسکین می‌دهد؛ چنانکه در قصه، ماهی سیاه کوچولو، تلاش می‌کند ماهی‌های گیرافتاده در کیسهٔ مرغ سقا را آرام کند و راه نجات‌شان را بیابد:

> ماهی سیاه کوچولو گفت: ترسوها! خیال کرده‌اید این مرغ حیله‌گر، معدن بخشایش است که این طوری التماس می‌کنید؟
>
> ... ماهی سیاه کوچولو گفت: پس گوش کنید راهی نشانتان بدهم. من میان ماهی‌های بیجان، خودم را به مردن می‌زنم؛ آن وقت ببینم مرغ سقا شما را رها خواهد کرد یا نه... (بهرنگی، ۱۳۸۸: ۳۸).

روبه رو شدن با نیروی مخـرب و کهـن‌الگـوی نـابودگر دیگـر «ارّه مـاهی» و گریـز از دندان‌های تیزش از نشانه‌های دیگر کهن الگوی «جنگجو» در وجود مـاهی سـیاه کوچولـو بود. گذشتن از مراحل خطرناک مبارزه با مرغ سقا و اره ماهی، ماهی سـیاه کوچولـو را وارد وادی دریا کرد؛ یعنی رسیدن به آرزو و نیاز اولیه کـه سـائقهٔ حرکـت و سـفر او شـده بـود. احساس آرامش، شادی از رسیدن به دریا، او را به نیروی کهن‌الگوی «عاشق» بدل مـی‌کنـد. می‌خواهد به یمن رسیدن به چنین آرزویی و کسـب هویـت بـه دسـتگیری و همراهـی بـا دیگران بپردازد؛ چراکه «جستجوگر تکامل‌یافته، ماجراجویی، استقلال و خودکفایی مثبـت و ارزشمندی را از خود نشان می‌دهد» (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۱: ۷۱).

> ماهی سیاه کوچولو شاد بود که به دریا رسیده است، گفت: بهتر است اول گشتی بـزنم، بعد بیایم داخل دستهٔ شما بشوم. دلم می‌خواهـد ایـن دفعـه کـه تـور مـرد مـاهیگیر را می‌برید، من همراه شما باشم (بهرنگی، ۱۳۸۸: ٤١).

۳.۳.۵ مرحلهٔ بازگشت

مبارزهٔ نهایی با شر و از بین بردن آن تجربهٔ آخر جسـتجوگر بـرای رسـیدن بـه فرزانگـی و رهبری است. کشتن مرغ ماهی خوار و رهـایی ماهیـان از رنـج‌هـا و مصـایب آن نـابودگر، موجبات کمال جستجوگر و بدل شدن او را به کهن‌الگوی «فرزانه» یا «حاکم» مهیا می‌سازد:

> ماهی سیاه کوچولو این را گفت و شروع کرد به وول خوردن و این‌ور و آن‌ور رفـتن و شکم ماهی‌خوار را قلقلک دادن. ماهی‌ریزه دم در معدهٔ ماهی‌خوار، حاضر ایسـتاده بـود. تا ماهی‌خوار دهانش را باز کرد و شروع کرد به قاه قـاه خندیـدن، مـاهی‌ریـزه از دهـان ماهی‌خوار بیرون پرید و دررفت و کمی بعد در آب افتاد؛ اما هرچه منتظر ماند، از ماهی سیاه کوچولو خبری نشد. ناگهان دید ماهی‌خوار همین طور پـیچ و تـاب مـی‌خـورد و فریاد می‌کشد، تا اینکه شروع کرد به دست و پا زدن و پایین آمـدن و بعـد شـلّپی افتـاد توی آب و باز دست و پا زد تا از جنب و جوش افتاد؛ اما از ماهی سیاه کوچولـو هـیچ خبری نشد و تا به حال هم هیچ خبری نشده... (بهرنگی، ۱۳۸۸: ٤٧–٤٨).

گریز پرومته‌ای ماهی سیاه کوچولو از دست دشمن نابودگر با کشتن او به دست می‌آید. بدین طریق به تعبیر کمپبل به «اربابی دو جهان» و از منظر پیرسون و کی‌مار بـه «حـاکمی» و «فرزانگی» توأمان می‌رسـد؛ چراکـه در مرحلـهٔ بازگشـت هـدف اصـلی در میـان گذاشـتن استعدادها، آموخته‌ها و ارزش‌های سفر اسطوره‌ای با دیگران اسـت. کسـی کـه معمـولا در

انتهای داستان به سرزمین خود برمی‌گردد به کهن‌الگوی «حاکم» یا «فرزانه» بدل می‌شود که اغلب رهبری جامعه و یا وظیفهٔ انتقال تجارب خویش را به دیگران برعهده می‌گیرد (پیرسون و کی‌مار، ۱۳۹۱: ۱٤٥). «انگیزهٔ اصلی فرزانه یافتن حقیقت یا حداقل نزدیک شدن به آن و رفع کنجکاوی و عطش ذهنی است» (پیرسون،۱۳۹۱:۱۱۷). جالب اینجاست که پیرماهی آغازین داستان همان ماهی سیاه کوچولو است که پس از بازگشت اکنون در مرحلهٔ «فرزانگی» برای نوه‌های خود ماجرای خویش را بازگو می‌کند و عامل انتقال تجربه و باعث بیداری در «ماهی قرمز کوچولو» می‌گردد تا او را نیز به چرخهٔ سفر قهرمان و استمرار بیداری قهرمان درون بکشاند:

> یازده هزار و نهصد و نود و نه ماهی سیاه کوچولو «شب به خیر» گفتند و رفتند و خوابیدند. مادر بزرگ هم خوابش برد؛ اما ماهی سرخ کوچولویی هرچه قدر کرد خوابش نبرد، شب تا صبح همه‌اش در فکر دریا بود... (بهرنگی، ۱۳۸۸: ٤٨).

۶. نتیجه‌گیری

داستان ماهی سیاه کوچولو، قصهٔ «بیداری قهرمان درون» است که در بن‌مایهٔ «سفر آرزوی قهرمان» بازنمایی می‌شود. رمزگشایی از لایه‌های پنهان متن و بازخوانی بینامتنی داستان، ارتباطات فرامتنی یا تفسیری آن را با داستان معروف سرخ پوستی «موش پرنده یا موش کوچولو» از یک سو، و داستان‌های اسطوره‌ای- حماسی قیام کاوه و فریدون و اسطورهٔ «پرومتئوس» از دیگر سو در راستای تفرد و بیداری قهرمان درون نشان می‌دهد. «ماهی سیاه کوچولو» کهن‌الگوی جستجوگری است که در فرایند تکامل و «شدن» ابتدا از مرحلهٔ «حرکت و جدایی» عبور می‌کند و پس از کسب تجربه و اطلاعات لازم به مرحلهٔ دوم؛ یعنی تشرف قدم می‌نهد، آزمون پذیری و خطر کردن در قالب کهن الگوی «جنگجو» و مقابله با «نابودگران» سرانجام به پاداش واقعی خویش؛ یعنی برآورده شدن آرزوی دیدار با دریا می‌رسد، با قدم نهادن در دنیای جدید و رسیدن به تشرف، وارد مرحلهٔ پایانی و بازگشت می‌شود؛ اما مبارزه با «مرغ ماهی‌خوار» کهن الگوی شر و نابودگر، مانع بازگشت وی می‌شود؛ در نتیجه با استمرار خصایص کهن الگویی «جنگجو» در او مواجه می‌شویم. پس از رهایی از شکم مرغ ماهی‌خوار و کشتن وی، ابتدا به کهن‌الگوی «عاشق» بدل می‌شود؛ اما میل به بازگشت و انتقال تجارب خویش به دیگران از جمله ماهی‌های کوچولوی دیگر، شخصیت قهرمانی او را به کهن‌الگوی «فرزانه» و «حاکم» بدل می‌سازد؛

بگونه‌ای که با انتقال تجارب موجبات بیداری قهرمان درون را در ماهی سرخ کوچولو دیگر مهیا می‌سازد. بدین طریق مرام سیاسی و تعلیمی صمد بهرنگی و آرزوی وی بـرای بیـداری اجتماعی جامعهٔ ایران بازنمایی می‌گردد.

پی‌نوشت

۱. دافنه (DAPHNE) در اساطیر یونان، دختر ایزد رود و پری راهبهٔ گایا بود. آپولون درپی دافنه بـود؛ اما در همان لحظه که به او دست یافت، دافنه به درخـت غـان بـدل شـد (نـک. اسـمیت، ۱۳۸۷: ۲۰۷).

۲. دیمیتر(DEMETER) دختر کرونوس و رئا و پیش از هرچیز ایزدبانوی گندم و ضـامن رویـش آن است. به همین علت، در آن بخش از سرزمین‌های یونان باستان که اقتصادشان عمـدتا بـر کشـت گندم استوار بود، افسانه های دیمیتر رواج داشت. وی برای نجات دختر خویش پرسـفون دسـت به ایثار زد و سرانجام او را از دست هادس در جهان زیرین نجات داد (همان: ۲۱۳–۲۱٤).

۳. پرومتئوس (Promthean) منسوب یا شبیه به پرومته در اساطیر یونـان، نـام موجـودی نیمـه‌خـدا و نیمه انسان است که برخلاف خواست خدایان آتش را از آسمان ربود و استفاده از آن را به انسـان تعلیم داد و به همین دلیل زئوس او را عقاب کرد (نک. همان: ۱٤۱–۱٤۳).

٤. «روایت شنو» کسی است که خطاب راوی به اوست.

۵. خوانندهٔ مستتر کسی است که نویسنده در هنگام نگارش، تصویری از او در ذهن دارد. از خوانندهٔ مستتر به خوانندهٔ آرمانی نیز تعبیر می‌کنند (حرّی، ۱۳۹۲: ۱۹۰). در واقـع مخـاطبی کـه برسـاختهٔ ذهن نویسنده و تصوّر او از خواننده غایب که ممکن است به سراغ متن بیاید (لوتـه،۱۳۸٦: ۲۷). «جرالد پریس» نیز معتقد است، مخاطب روایت با خوانندگان بالقوه‌ای که نویسنده یـا مؤلـف بـه هنگام گسترش روایت در ذهن داشته و خوانندهٔ ایده‌آل بصیری که هـر حرکـت مؤلـف را درک می‌کند، فرق دارد (به‌نقل از سلدن و ویدوسون،۱۳۸٤: ۷۱).

٦. خوانندهٔ واقعی: ما یا هر خواننده‌ای که در جهان واقعی دورهٔ خویش به خواندن آن متن می‌پردازد.

کتاب‌نامه

آلن، گراهام (۱۳۸۵). ***بینامتنیت***، ترجمهٔ پیام یزدانجو، چاپ دوم، تهران: نشر مرکز.

اسمیت، ژوئل (۱۳۸۷). ***فرهنگ اساطیر یونان و رم***، ترجمـهٔ شـهلا بـرادران خسروشـاهی، چـاپ دوم، تهران: نشر فرهنگ معاصر و روزبهان.

بهرنگی، صمد (۱۳۸۸). ***ماهی سیاه کوچولو***، چاپ پنجم، تهران: نشر نخستین.

بهرنگی، صمد (۱۳٤۸). *«ادبیات کودکان سخنی دربارهٔ کتاب آوای نوگولان»*، مجموعه مقاله‌ها، تبریز: انتشارات شمس.

پیرسون، کارول.اس و هیو کی مار (۱۳۹۱). زندگی برازندهٔ من: مؤثرترین راهکارهای تحلیل خویشتن و غنی‌سازی ارتباط با دیگران، ترجمهٔ کاوه نیری، چاپ ششم، تهران: بنیاد فرهنگ زندگی.

حری، ابوالفضل (۱۳۹۲). ***جستارهایی در باب نظریهٔ روایت و روایت‌شناسی***، چاپ اول، تهران: خانهٔ کتاب.

درویشیان، علی اشرف (۱۳۷۹). ***یادمان صمد بهرنگی***، تهران: انتشارات کتاب و فرهنگ.

دقیقیان، پروین (۱۳۸٦). ***روان‌شناسی تیپ‌های نه‌گانه***، تهران: آشیانه کتاب.

دوران، بهناز (۱۳۸۲). *«عقده اُدیپ در آثار صمد بهرنگی»*، **کتاب ماه کودک و نوجوان**، شمارهٔ ۷۲، صص۲۰۳-۲۰۵.

زایپس، جک (۱۳۸۷). *«چرا ادبیات کودک وجود ندارد»*، ترجمهٔ فریده پورگیو، **دیگرخوانی‌های ناگزیر: رویکردهای نقد و نظریهٔ ادبیات کودک**، مرتضی خسرونژاد، چاپ اول، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان.

سلدن، رامان و پیتر ویدوسون (۱۳۸٤). ***راهنمای نظریهٔ ادبی معاصر***، ترجمهٔ عباس مخبر، چاپ سوم، تهران: طرح نو.

سیف الدینی، علیرضا (۱۳۸۸). **قصه مکان: مطالعه‌ای در شناخت قصه نویسی ایران**، چاپ اول، تهران: نشر افراز.

شاهرخ، حکمت و سارا مهدی خانی (۱۳۸۸). *«بررسی قصه ماهی سیاه کوچولوی صمد بهرنگی بر اساس نقد امپرسیونیستی»*، **مجلهٔ زبان و ادبیات دانشگاه آزاد اراک**، شمارهٔ ۱۷- صص٤۷-٥٦.

طباطبایی، سیدجواد و نگین نوریان (۱۳۹۳). *«کودکانه‌های سیاسی صمد بهرنگی»*، **پژوهشنامهٔ علوم سیاسی**، سال نهم، شمارهٔ دوم، صص۱۰۱-۱۳۰.

عباسی، علی و محمد محمدی (۱۳۸۱). ***صمد، ساختار یک اسطوره***، چاپ اول، تهران: نشر سخن.

قاسم زاده، سیدعلی و فاطمه سرباز (۱۳۹۲). *«تحلیل روانشناختی-مدرنیستی رمان بی‌وتن برمبنای نظریهٔ بیداری قهرمان درون»*، **پژوهش‌های ادبی**، سال دهم، شمارهٔ چهل و دوم، صص ۱۱۳-۱٤۲.

کمپبل، جوزف (۱۳۷۷). ***قدرت اسطوره***، ترجمهٔ عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.

کمپبل، جوزف (۱۳۸۹). ***قهرمان هزار چهره***، ترجمهٔ شادی خسروپناه، چاپ چهارم، مشهد: انتشارات گل آفتاب.

لوته، یاکوب (۱۳۸٦). ***مقدمه‌ای بر روایت در ادبیات و سینما***، ترجمهٔ امید نیک فرجام. چاپ اول، تهران: مینوی خرد.

نامور مطلق، بهمن(۱۳۸٦). «*ترامتنیت مطالعهٔ روابط یک متن با دیگرمتن‌ها*»، **پژوهشنامهٔ علـوم انسـانی**، شمارهٔ ٥٦، ۸۳–۹۸.

نیکولایـوا، ماریـا (۱۳۸۷). «*بـزرگ شـدن: دوراهـی ادبیـات کـودک*»، ترجمـهٔ غـزال بـزرگ مهـر، **دیگرخوانی‌های ناگزیر**، به کوشش مرتضی خسرونژاد، چاپ اول، تهـران: کـانون پـرورش فکـری کودکان و نوجوانان.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی